

سیاحت
درویشی دروغین

درخانات آسیای میانه

تألیف

آرینیوس وامبری

ترجمه

فخحلی خواجه نوریان

شرکت انتشارات علمی فرهنگی

سیاحت درویشی دروغین

وامبری خاورشناس و سیاح مشهور مجار پس از آشنائی با زبانهای گوناگون مسلم
می‌شود که از راه مطالعه علمی زبانهای رایج زمان خود رابطه میان آنها را تعیین
کند. بدین منظور نخست راجع به اسلاویان می‌نویسد و پس از چند سال اقامت در آن
شهر از راه ایران به آسیای میانه می‌رود و مدتها با لباس زنده و شکم گرسنه و تحمل
سختی‌ها و فداکاریهای بسیار به سر و سفر در سرزمینهای مختلف می‌پردازد. در بازگشت
به کشور خود گستانی بدنام «مسافرت تک درویش دروغین درخانات آسیای میانه»
از مشاهده آن و مطالعات خویش فراهم می‌آورد.

براین کتاب مؤلف نخست از وقایع مهم مسافرت خود سخن می‌گوید و سپس
به بحث دربارهٔ جغرافیا و آمار و روابط اجتماعی و سیاسی کشورهای مختلف آسیای
میانه و نیز عادات و رسوم اقوام مختلف آن سامان می‌پردازد و در این زمینه با اطلاعات
سودمند و جالبی دست می‌دهد که در سفرنامه‌های سیاحان دیگر کمتر می‌توان یافت.

بیان: ۳۴۵ تومان



www.KetabFarsi.com

سیاحت درویشی دروغین

در خانات آسیای میانه

تألیف

آرمینیوس وامبری

ترجمه

فتحعلی خواجه نوریان

بها: ۴۴ تومان

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ .


پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند
و بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که
خدای هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند.

فهرست تصاویر

وامبری	
۲۷	اولین ملاقات مؤلف بازوار تاتار (سنی) در تهران
۴۱	حاجی بلال زائر تاتار
۵۹	پذیرائی خان‌جان رئیس ترکمن گمش تپه از وامبری در ساحل دریای خزر
۷۱	«آرمینیوس وامبری» و همراهان در روی دریای خزر
۸۷	یک برده ایرانی نزد ترکمنها
۹۱	صرف نهار نزد ترکمنها
۹۹	قول‌خان ملقب به پیر
۱۰۵	یک تلافی ناگوار
۱۳۳	مؤلف در حالیکه در آتش زنه میدمد برای اینکه قبله نما راروشن کند
۱۳۹	قافله حجاج در قران طاقی
۱۵۱	خون جنایت روی سرش نمایان است
۱۶۱	لشگری از خران وحشی (گورخر)
۱۷۷	مؤلف در حضور خان خیوه
۱۸۷	شکنجه اسراء در خیوه
۱۹۱	مجازات زناکاران در خیوه
۱۹۵	هر کله ای بچند!
۲۰۵	عبور خرها از رود جیحون
۲۱۹	«تباد» یا گردبادشن
۲۳۵	دراویش نقشبندی در بخارا
۲۳۹	یک نفر جاسوس که نزد مؤلف فرستادند
۲۵۵	یک نفر زن در بخارا
۲۶۹	مؤلف از همقطاران جدا می شود
۲۸۷	ورود امیر به سمرقند
۲۹۵	یک چاه در صحرا (بین سمرقند و کارشی)
۳۳۳	کاروان در حال عبور از گدار رود مرغاب
۳۵۷	قسم میخورم که تو یک نفر انگلیسی هستی
۳۷۷	مراجعت (در راه طهران)
۳۹۹	دختر جوان ترکمن
۴۰۳	استخوان بندی یک چادر ترکمن
۴۰۳	چادر ترکمنی طبق شرح وامبری
۴۰۷	داخل یک چادر ترکمنی
۴۱۵	کک بوری یا تعاقب عروس نزد ترکمنها
۴۳۷	هفته بازار فروش اسب در شورآخان (قیرقیز)

وامبری، آرمین، ۱۸۲۲-۱۹۱۳. Vambery Armin
 سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه/ترجمه
 فتحعلی خواجه نوریان.
 عنوان اصلی:
 Voyages D'un Fauk Derviche Dans L'Asie Centrale.
 ۱. آسیای مرکزی - سیرو سیاحت. الف. خواجه نوریان،
 فتحعلی، ۱۲۷۷-۱۳۴۱، مصحح. ب. عنوان.
 ۹۱۵/۸ DS ۸

از او تصاویر
 ۱۸۷۹



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

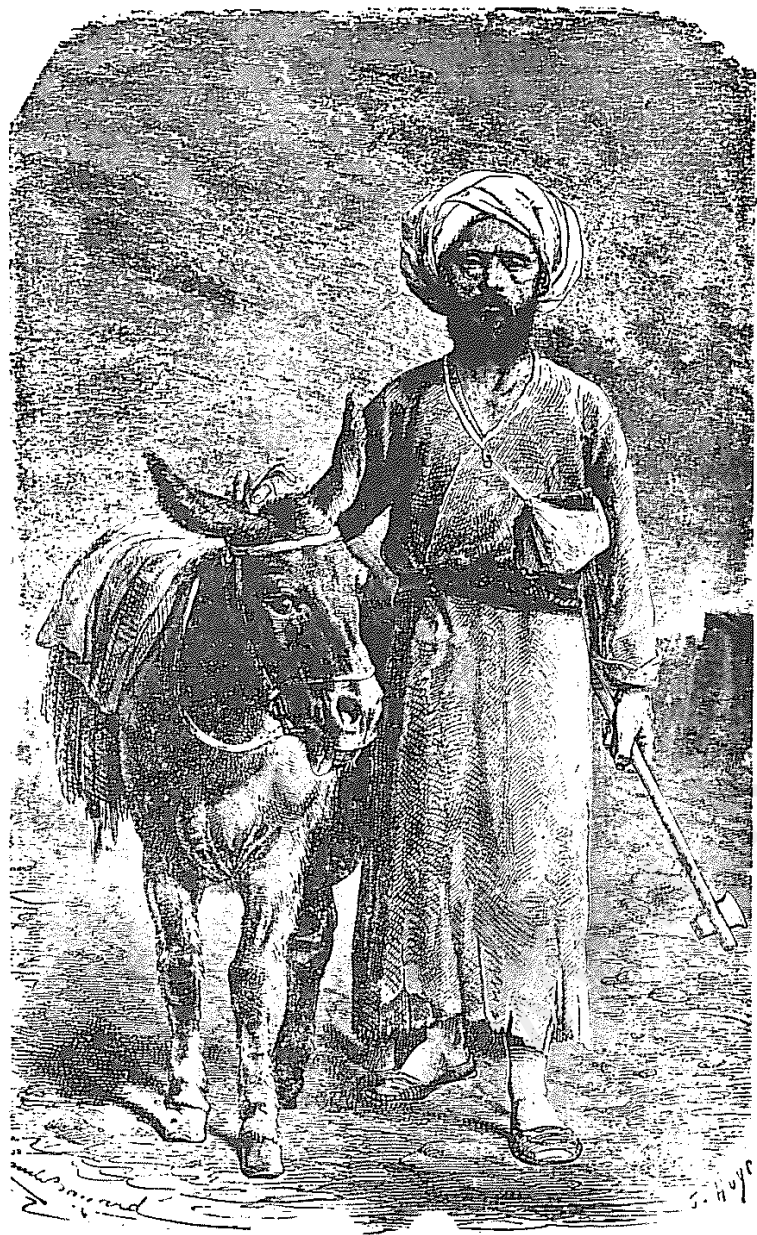
سیاحت درویشی دروغین

چاپ اول: ۱۳۳۷ ... چاپ چهارم: ۱۳۷۰

تعداد: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است



آرمینیوس وامبری

ketabFarsi.com

فهرست

۱۵ مقدمه

۱۱-۱۴

مقدمه مترجم

دیباچه

بخش نخست

۲۵-۲۲

فصل اول :

ایران در ماه ژوئیه - چگونه در حال خوابیدن سواری میکنند - منظره عمومی
طهران - مهمان نوازی سفارت ترکیه - خاطرات بوسفور - فرستادگان
فرانسه وانگلیس - مسافرت سیاسی فرخ خان - پیشدستی بلژیک و پروس -
هیئت ایتالیایی - اردو کشی دوست محمدخان - تأخیرهای اجباری - گردش
شیراز .

۲۳-۳۷

فصل دوم :

بازگشت بطهران - درویشها و حاجی های سنی - بایکی از کاروانهایشان تماس
گرفتم - چهارجاده - باید تصمیم گرفت - خود را بصورت ترکی در آوردم -
مخالفتها و تصمیم نهایی - سفیر سفارش مرا میکند - دیدار و اندر زهای حاجی
بلال - جلسه پذیرش - شور در باره راهی که باید در پیش گرفت - پیش بینی
های شوم و بی تکلیفی های آخری - وداع و عزیمت .

۳۹-۵۰

فصل سوم :

مسافرت بشمال شرقی طهران - سرودهای راه پیمایی - صورت اسامی اعضاء
کاروان - عبور از کوههای البرز - ورود ما به مازندران - بهشت بهاری -
خاطرات بلاد دور - بیریا شیر - سرو صدای شبانه شغالها - بایها - شهر
سازی - سنی های مقیم قره تپه .

۵۱-۶۸

فصل چهارم :

نورالله میزبان افغان من - من مظنون واقع شده ام - یک نفر تریاکی - یادگار

نادرشاه - نظر اجمالی بدریای خزر - کاپیتن یعقوب - طلسم عشق - بزم آشوراده سوار کشتی می‌شویم - روسها و تجربه آنها - يك درياسالارتر کمن - اضطراب بیجا - انگلیس و فانوس دریائیشان - مصبرود گرگان - درگمش تبه پیاده می‌شویم .

۱۰۱-۶۹

فصل پنجم :

در منزل خان جان - حاجی‌ها با آغوش باز پذیرفته می‌شوند - پارسائی زنانه - اولین برده - اخطار سودمند حاجی بلال - فرضیات صاحبخانه‌ها راجع بن - دیوار اسکندر - يك مسجدنوی - گردشهای من نزد آتابای‌ها و کولان‌ها - قزل‌آلان‌ها یا نومولپهای باستانی - آثار گرانبهای باستانی و روایات عجیب - يك دزدی - پلیس مذهبی - بردگی نزد ترکمنها - فساد اخلاق و ملکات اخلاقی مخالف یکدیگر - معاملات مشکل - اترك و آدم دزدان - من ناظر بازگشت يك آلامان بودم .

۱۲۵-۱۰۳

فصل ششم :

رفتار مهمان نوازانه - مقابر بزرگ ترکمن - يك نفر امیر ترك سوار - برخورد ناگوار - خطر اینکه من نجس از دنیا بروم - نزداله نظر - کجاوه سواری یاد گرفتن - برده‌های ایرانی - عملیات مظنون استاد قول خان - گل عید - یکنفر سالوس - در اترك - برده روسی - يك گیلان آب - سفارت صلح جو - سه جاده - زاهد راهزن - دلیل بورون - از اترك عبور می‌کنیم - افغانی هويت مرابکار و انباشی بروز می‌دهد - فاتحه و داع - ماداخل صحرا می‌شویم .

۱۵۶-۱۲۷

فصل هفتم :

تقیرها - بمن بدگمان هستند - یادداشت برداشتن اکیداً ممنوع است - حيله در مقابل حيله - تاریخ وقایع جنگی - عرض حال خان ملا - خرابه‌های یونان - در قران طائی - روش جدید در امر تجارت - عادات کاروان - بالکان کوچک - خطر فرو رفتن برای ما در پیش است - احتیاط - عظمت صحرا - یکنفر تبعیدی - حيله جنگی کاروانباشی - عطش و عذاب آن - ریگ سوزان - قبر یکنفر دراز قد - یاس دردناک

۱۹۸-۱۵۷

فصل هشتم :

غزالهای قافلا تقیر - خرهای وحشی - بستر قدیم جیحون - تیمن - يك سوار از بك - اخبار ناراحت کننده - بایموتها آشنا می‌شوم - منزل الیاس - پشه‌های غزوات - ورود بخیه - حامی‌ای که خوب انتخاب شده - افغانی بازم مرابند نام می‌کند -

شکراله بيك - تشباز - بار دادن خان - اشتباهی تسکین ناپذیر - باین عالمی و باین کم خوراکی - نادانی و قضاوت بی مطالعه - سوالات مشتکی بیکار - حاجی اسماعیل و عملیات طبی او - خوش نویسی من مورد آزمایش قرار می‌گیرد - قتل و عام اسراء - تقسیم خلعت - کیسه‌های جیمجه - گردشها - خدا حافظی از شکراله بيك - خروج از خيوه .

۲۲۵-۱۹۹

فصل نهم :

بين خيوه و بخارا - يك قلندرخانه - دراویش تریاکسی - عبور از جیحون گذرنامه من - خرها در کشتی - يك بازار قبرقیز - مباحثه راجع بزندگی صحرا نشینان - نتایج يك آلامان - اعلام خطر و حشتناک - مجدد آورد صحرا می‌شویم علامت شوم - شترها با آخرین رمق خود رسیده بودند - یکی از ما از تشنگی تلف می‌شود - عمل هوس آمیز و نتایج آن - تباد - خود را مرده تصور می‌کنم - بردگان ایرانی - يك بچه - افسران اسیر اطراف بخارا - بلبل‌ها و لک‌ها .

۲۶۳-۲۲۷

فصل دهم :

بخارا - تکیه یا مدرسه بزرگ طلاب نشین اسلام - رحمت بی - بازارها با مردم ملل متنوع - مغازه لباس فروشی و قهوه‌خانه و هنریشگان در هوای آزاد - بهاء الدین - بیگاری شیخ - جاسوسهای رحمت بی - يك آزمایش باشکوه - کتابها و نسخ خطی - ریگستان و قصر امیر - شانزده قسم‌چای - آشپزی تاتار - رشته یا کرم مدینه - پرهیز آب - تقدس بخارا - امیر مظفرالدین - حرمسرای باصرفه - بازار برده فروشی - امتیاز بنی اسرائیل - نقشه مراجعت - مقبره بهاء الدین .

۲۹۲-۲۶۵

فصل یازدهم :

راه سمرقند - صحرای کوچک - شلملیک - ده بیگانه - قرمینه - مسجد میر - سوارن تکه - عقیده سیاسی طبقه عوام - اولین منظره سمرقند - گردش در شهر - یادگار تیمورخان - ارگ یا قلعه نظامی - قصر تابستانی و مرقد و مسجد تیمور - مدارس - شهر قدیم و جدید - ده بید - در مقابل وسوسه این که دورتر بروم مقاومت می‌کنم - ورود امیر - قصاص گاه شاهی - بار یافتن خطرناک - دروغ جبران شده - عزیمت - تأسف و پشیمانی - آخرین وداع با سمرقند .

۳۱۷-۲۹۳

فصل دوازدهم :

همراهان جدید من - از سمرقند تا کارشی - چاههای صحرا - زن فروشی - چاقو سازی کارشی - نتایج يك میزبان مطلع - من کاسب می‌شوم - آب انبار مهمان نواز - دختر جوان چادر نشین - سرگذشت من در قرقی - گردش نزد

تر کمنها - مهمان نوازی تاتار - خرابه های بلخ - قاچاق بردگان - واقعه حزن آور - اندخوی و خربوزه ها و شترهایش - خاطرات مورکرفت - رشوه خواری وزیر - راه میمنه .

فصل سیزدهم :

۳۱۹-۳۴۵

میمنه - موقعیت سیاسی میمنه و اهمیت آن - سیصد سرروی يك در - برخوردی که باید از آن اجتناب کرد - مرده یازنده - سرگذشت شاهزاده میمنه - تجارت محلی - داستان چهار تبعیدی - حرکت بسمت هرات - اشکال تراشی گمرکی - دره خطرناک - يك حمام سرد - بالا مرغاب - جمشیدیها و مهاجرشان - محصولات طبیعی ناحیه - خرابه های مارچاه - دودر بند - هزاره ایها - يك گمرکچی افغان - آیا من درویش هستم - موانع در راه مبادله آزاد .

فصل چهاردهم :

۳۴۷-۳۶۵

جنگه هرات - خرابه های دیروز - بازار - اجحافات مالیاتی - نژادهای مختلف - فصل مربوط به کلاهها - تمدن قلابی - فلاکت و شرکت - يك سیاستمدار ایرانی - ملاسحق - ملاقات پسر شاه - خطاب متحیر کننده - بن سو وطن میبرند - عینک های يك منجم - بی منطقی عجیب - فتح و غارت هرات - يك دزد با ایمان و منطقی - افغانها مرغی را که تخم طلا میکند میکشند - طرز بیان وزیر - اوضاع مفشوش اداری - انگلیسهای محبوب - مقبره دوست محمدخان .

فصل پانزدهم :

۳۶۷-۳۸۰

از هرات تا مشهد - افغانهای ما و فرضیاتشان - نمونه بیجیائی شرقی - اعلام خطر دروغی - خرهای وحشی - قافله از هم جدا میشود - يك سرتیپ هزاره ای - سرهنگ دلماژ و سلطان مراد - تقابم رابر میدارم - نامه من به نایب السلطنه - حرکت از مشهد - تعجب شدید یکنفر انگلیسی - رسیدن به طهران - پذیرائی گرم هیئت سیاسی - باربعضور شاه - آنها خیلی سبزند و غیره - از طهران تا طرابوزان - سه ساعت در قسطنطنیه - ملای قونگرات - از پست تالندن - تأثیرات يك شبخ - خاتمه مسافرت .

بخش دوم

فصل شانزدهم :

۳۸۳-۴۱۹

حدود و تقسیمات ایلات - نه آقانه نوکر - داب و اسلام - آقا سقلها و ملاها - جنگهای داخلی - کهرتی ایرانیها و مهتری روسها - البسه چادرهای سیاه

و چادرهای سفید - الامان و چپو - تقسیم غنایم - اسب تر کمنی - تنبلی و فلاکت - مخدوم قلی شاعر - آوازه خوانهای دوره گرد و مستمعینشان - زفاف و گرگ سبز - آداب تشییع جنازه - یسکا - تاریخچه تر کمنها - اهمیت سیاسی این چادر نشینها .

فصل هفدهم :

۴۲۱-۴۵۴

خیوه - دروازه ها و محلات و بازارها و مساجد و مدارس - تشکیلات و موقوفات آنها - پلیس - سلسله مراتب دولتی و مذهبی - مالیات - عدالت - آبیاری - تقسیمات خان نشین از نظر نقشه کشی - محصولات و صنایع و تجارت - بازار های هفتگی - جمعیت خانوات - شعرا و موسیقی دانهای خیوه - بازیها و اسب دوانی - طغیان قره قالپاقها - برده های ایرانی - نه نفر خان اخیر و تاریخ آنها .

فصل هجدهم :

۴۵۵-۴۷۱

دروازه ها و محلات و مساجد و مدارس بخارا - يك مؤسسه کاترین دوم - از تربیت چه میفهمند - خدایشناسی و سیاست - اذیت و آزار پلیسی - جمعیت خانوات - پدران هفتگانه قیرقیز - مفاهیم مربوط به زیبایی - اقبال برده - هیئت منصفه هندو - فروتنی یهودی - حاجی های پست چی - تشکیلات سپاهیها - افسران عالیرتبه دربار - قشون و قوای کمکی - ملخص تاریخ بخارا .

فصل نوزدهم :

۴۷۳-۴۸۷

خقند و جمعیت آن - قباچاقها - پایتخت - تاشکند و خجند و مرگلان و اندیکان و نمنگان و غیره - خرابه های اوش - فرضیات راجع به ستونهای اسکندر و معابد باکوس - یاسای چنگیزخان - تشریفات عجیب تقدیس - محمد علیخان و جنگ ۱۸۳۹ - يك کفار مرگ نصراله - فتوحات مظفرالدین - سرانجام احتمالی جنگ های داخلی .

فصل بیستم

۴۸۹-۴۹۷

از اوش تا کشگر - قباچه های تبرئه شده - اولین باشگاه چینی - اداره مضاعف - عدالت باطل - قاصدهائی که کمتر نظیرشان دیده میشود - از يك و کالموک - تو نگانها یا چینی های مسلمان - خشونت شدید تاتارهای چین - سبیل و لباس متحدالشکل دنباله دار - نماز باحیل - روش چینی برای معالجه تمصب - بی منطقی آشکار پیروان اسلام - شهرهای عمده - الاحضررت افق - شهری که بد حفاظت شده .

فصل یست و یکم :

۵۱۱-۴۹۹

روابط آسیای میانه با روسیه و ایران و هند - زوار - راجع با رو با چگونگی فکر میکنند - حج خریدن - نوع جاده ها در سه خانان .

فصل یست و دوم :

۵۲۳-۵۱۳

زراعت - میوه جات و حبوبات - تربیت احشام - نژاد اسب - سه قسم شتر - خرها - کارخانه ها - الیچه - بافنده خیاط - چرم منقش - ساغری - کاغذ ابریشم - اسلحه و چاقو سازی - قالی بافی و نمد مالی - ترقی تجارت - چرا روسیه در امر تجارت بر انگلیس برتری دارد - روابط با ایران و افغانستان و چین - حاجی ها از نظر تجارتی .

فصل یست و سوم :

۵۳۲-۵۲۵

برتری روحانی بخارا - اتحاد لازم ولی غیر ممکن - ترسی که افغانستان تلقین کرده بود - مرگ دوست محمد - جشن های سلطنتی - بهمین مناسبت افغانها مرتد اعلام شدند - سیاست اصولی ترکمنها - سیاست عاقلانه ای که خیوه ایها طرح ریزی کردند - يك ضرب المثل عرب - مناسبات تشریفاتی با ترکیه يك امپراطوری که سر نگرفت - ایران و توران - اعتبار از بین رفته - دورویی روس و خون سردی شرقی .

فصل یست و چهارم :

۵۳۷-۵۳۳

رقابت انگلیس و روس - خون سردی بریتانیایی - مسئله اجتماعی ، مسئله تسخیر - انگلیس به قهقرا و روسیه بجلو میرود - سه کشتی بخاری دریای آرال - درساحل ژاکسارتس - در مرز های خفتند - مناظر بعدی و خاطرات سی سال پیش - پرووسکی و ویتکوویچ - پینه دوزی که از کفش بلند تر نیست - خدا حافظی درویش از خوانندگانش .

مقدمه مترجم

کتاب «مسافرت يك درویش دروغین» مجموعه خاطرات و مطالعات «ارمینوس وامبری» خاورشناس مجار است . وامبری در آغاز جوانی علاقه شدیدی بمطالعه زبان شناسی داشت و منظور او از این مطالعه یافتن ریشه زبان مادری خویش و شناختن خصوصیات آن بود . پس بتحقیق در ادبیات شرقی و غربی خاصه بفرآ گرفتن زبان ولهجه های شرقی همت گذاشت و در ضمن این پژوهش بر خورد با اینکه زبان مجار ممکن است باز بانهای تاتاری خویشاوندی داشته باشد .

این فرضیه او را بر آن داشت تا در خاورزمین بمسافرت پردازد و از نزدیک زبانهای مختلف مردم این سرزمین را مورد مطالعه قرار دهد . بدین منظور در اواسط قرن نوزدهم بقسطنطنیه رهسپار شد و پس از چندین سال اقامت در بلاد ترك زبان ، و بازدید مدارس و کتابخانه های اسلامی بصوب خاور میانه عزیمت کرد و بانام مستعار «رشید افندی» و لباس مبدل بسیاحت شهر های مختلف بین راه پرداخت . نخست بایران آمد و از آنجا بسوی خانان آسیای میانه رهسپار گردید . در این سفر علمی وامبری بامشکلات و خطر زیادی مواجه شد ولی هر بار با دلیری و شکیبایی بردشواری پیروز گردید و جان سلامت بدر برد .

در این سفر ، وامبری بتحقیق فرضیه خود در باب زبان شناسی اکتفا نکرد و اطلاعات اجتماعی و سیاسی و جغرافیائی و آمار کرائیهائی راجع بنقاط مختلف این قسمت از آسیا بدست آورد و عادات و رسوم و خلق و خوی نژاد های مختلف این بلاد را بدقت مورد مشاهده قرار داد .

کتابی که اینک ترجمه آن بنظر خوانندگان گرامی میرسد در واقع حاصل این سفر دور و دراز و خطرناک است و در آن وامبری مطالعات خود را بنحو دلنشینی برشته تحریر در آورده است .

این کتاب شامل دو بخش است: در بخش اول نویسنده بشرح مسافرت خود از طهران بسمرقند و از سمرقند بطهران پرداخته و بدون آنکه ازارزش علمی و تاریخی آن بکاهد آنرا بصورت داستان دل انگیزی درآورده است بطوریکه انسان از خواندن آن احساس خستگی و ملال نمیکند. در این بخش مؤلف در باره وضع شهرها و دهات بین راه بحث میکند و اخلاق و عادات و زبان و لهجه های مختلف ساکنان آنرا نشان میدهد و از آغاز تا پایان آن، همه جا خواننده را بانکات تازه و مطالب جالبی روبرو میسازد.

در بخش دوم کتاب، مؤلف بجزغرافیا و آمار و تشریح اوضاع اجتماعی و سیاسی شهرهای مختلف آسیای میانه میپردازد و فهرست جالبی از نام شهرها و راه های عبور و مرور بین آنها را بدست میدهد.

در اینجا باید این نکته را یادآور شد که تلفظ نام بعضی دهات که در این کتاب آمده درست نیست. من نیز با اطلاع مختصری که از اوضاع جغرافیائی خانات آسیای میانه داشتم نتوانستم تلفظ صحیح آنها را در اختیار خوانندگان عزیز بگذارم. لکن امیدوارم در آینده با راهنمایی اهل فن بتوانم این تقیصه را مرتفع سازم.

گذشته از این، یکی دو جمله یونانی را که مؤلف بکار برده بود ترجمه نکردم زیرا: اولاً ترجمه آن دشوار بود؛ ثانیاً حذف آن در معنای عبارات بعدی تأثیری نداشت. معهداً امیدوارم در چاپهای آینده بتوانم بمدد دانشمندان این مسامحه را جبران کنم.

در خانمه وظیفه خود میدانم از دانشمند محترم جناب آقای فؤاد روحانی که با ترجمه برخی سرفصلها و جملات دیگری که بزبان لاتین بود، مرا در تکمیل این اثر یاری کردند، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

فتحعلی خواجه نوریان

مسافرت

يك درویش دروغین

در

خانات آسیای میانه

دیباچه

من در سال ۱۸۳۲ در شهر کوچک مجاربنام «دوناسر داھلی»^۱ واقع دریکی از بزرگترین جزیره‌های رود «دانوب»^۲ متولد شده‌ام. از آغاز جوانی بواسطهٔ علاقهٔ خاصی که به مطالعه در علم زبان‌شناسی داشتم با انواع زبانهای رایج اروپا و آسیا سروکار پیدا کردم. نخست با پشتکار به کاوش در رشته‌های غنی و وسیع ادبیات شرقی و غربی پرداختم. پس از آن تأثیر متقابلی که زبانها در یکدیگر دارند توجه مرا جلب کرد و شکفت نیست اگر بمصداق گفتهٔ معروف «نخست خود را بشناس»^۳ توجه من بویژه به ریشه و خصوصیات زبان مادری خودم جلب شده باشد.

باید دانست که زبان مجار متعلق به دسته‌ای از زبانهای معروف به «آلتائی»^۴ است ولی این مسأله که آیا با زبانهای تاتار یا فنلاندی نیز مربوط باشد هنوز روشن نگردیده است. پیدا کردن این راه حل که هم از نظر علمی و هم از جهت ملی مورد توجه و علاقهٔ ما مجار^۵ هاست محرک اصلی مسافرت من بسوی خاور بود.

۱ - Duna Szerdahely ۲ - Danube ۳ - این جمله در متن بزبان لاتین است.
۴ - Altaïque مربوط به کوههای آلتائی. ۵ - بنظر من عقیده ای که بنابر آن باید در آسیا بجستجوی زبانهای هم نوع زبانهای خودمان که در بین آخرین مهاجرین ما باقی مانده به پردازیم کاملاً اشتباه میباشد. اگر کسی بخواهد چنین منظوری را که انجام آن واهی بنظر میرسد و علم نژاد شناسی و فلسفهٔ جدید کرا را آن را مردود دانسته است نصب‌العین خود قرار دهد نادانی کامل خود را نشان داده است. قصداً بر این است که استخوان بندی اولیهٔ زبان خود را مشخص ساخته بنابرین تنها ما می‌خواهیم فقط مادهٔ اشتقاق زبان خود را محرز نماییم و در این صورت از زبانهای اطلاع حاصل کنیم که بدون چون و چرا با آن خویشاوندی دارند.

در ضمن مطالعه نظری و بنا برین احتمالی لهجه های مجار - ترك - تاتار بفکر رسید که باید نوعی خویشاوندی بین این لهجه ها وجود داشته باشد لذا تصمیم گرفتم از راه مطالعه علمی زبانهای رایج امروزی درجه خویشاوندی آنها را تعیین کنم .

نخست به قسطنطنیه رهسپار شدم. اقامت چندین ساله در میان خانواده های ترك و باز دیدهای پی در پی از آموزشگاهها و کتابخانه های اسلامی بزودی مرا به يك ترك حقیقی و حتی می توانم بگویم به يك افندی تبدیل کرد . موقیتهایم در باره تحقیق زبانها مرا بیش از پیش تشویق میکرد که بداخله نواحی دور افتاده خاوری پیش بروم . وقتی مصمم شدم دل بدریا زده سفری به آسیای میانه بکنم بنظر مناسبتتر آمد که همان حالت و هیأت افندی را نگاه دارم و با همان لباس و ظاهر بومی در خاور زمین به سیاحت پردازم . برای توضیح اینکه چرا از کشورهای گونا گونی که بین بوسفور و سمرقند واقع است عبور کردم بهمین اندازه قناعت میکنم . تحقیقات نجومی و زمین شناسی کار من نبود و گذشته از آن با شیوه درویشی که اختیار کرده بودم چنین کاری غیر ممکن میبود. توجه من بیشتر بسوی روابط اجتماعی و سیاسی و عادات و رسوم و خلق و خوی نژادهائی معطوف بود که در آسیای میانه سکنی داشتند و سعی کردم در صفحات آینده آنرا از نظر خواننده بگذرانم و تا آنجا که موقعیت اجازه میداد و در حدود معلومات قبلی خود اطلاعات جغرافیائی و آماری را تهیه نموده و درسطور آینده بگنجانم معیناً بنظر خودم این کتاب حاوی اساسی ترین نتیجه مسافرت من نیست و امیدوارم پس از تفکر و مطالعه کافی درباره آن مطالب و نتایج عمده حاصله را از نظر دانشمندان بگذرانم . خود من همیشه پاداش حقیقی يك چنین اقدام بزرگ پر خطری را در تحقیقات من بوط به زبان شناسی می بینم نهوقایعی که اینك در ضمن این کتاب برای عامه نقل میکنم .

چندین ماه بالباس ژنده و شکم گرسنه در حالی که از فقر با مرگ دست بگریبان بودم و شدیدترین شکنجه ها مرا تهدید میکردم دهول انگیزترین پیش آمدهای زندگی را متحمل شدم . شاید مرا سرزنش کنند که چرا مسافرتم را آنقدر محدود و مختصر کرده ام و موضوع کتاب را با اندازه کافی شرح و بسط نداده ام بولی وقتی انسان موضوع معینی را در نظر میگیرد چنین فداکاری بھائی لازم است و در چنین مواردی مثل قدیمی را که میگوید « همه کس همه کاری را نمیداند »^۱ نباید از نظر دور داشت . من چون در فن نویسندگی تازه کارم فقط همت بر آن گذاشته ام که تا خاطرات این سفر از نظرم محو نشده است و هر چه را در میان اقوامی که ندرتاً کسی سراغشان میرود شنیده یا دیده ام عیناً نقل کنم. هر چند هدف من در نوشتن این کتاب زیاد عالی نبود معذک نمیتوانم ادعا کنم که در انجام هدف کوچک خود نیز کاملاً موفق شده ام و از خواننده انتظار چشم پوشی دارم زیرا مسلماً با اشتباهاتی برخورد خواهد خورد که من مرتکب شده ام و از آن میترسم که کمکی که من از این راه بروشن شدن بعضی خصوصیات نژادی کرده ام فقط جبران نا چیزی در مقابل زحماتی که متحمل شده ام بنظر آید معیناً باید در نظر داشت که من از سرزمینی بر میگردم که در آنجا استراق سمع و قاحت تلقی شده و هر گونه پرسشی در آنجا خیانت بشمار میآید و حق نداشتم علناً يك یادداشت بردارم و در صورت تخلف محکوم بمرگ بودم .

۱- در متن کتاب این مثل به زبان لاتین میباشد .

میشود که پیش ازمن هیچ فرد اروپائی از آن عبور نکرده و در دومی موضوعاتی ذکر شده که در اغلب کتابهایی که راجع به آسیای میانه نوشته اند به آن اشاره نگردیده است .

در پایان ناگزیرم از حسن استقبال اشخاصی که بمحض ورودم به لندن کار انتشار این کتاب را تسهیل کردند با گرمی سپاسگزاری کنم . نخست باید از «سرژوستن»^۱ و «لیدی شیل»^۲ نام ببرم . در ایشان مهمان نوازی شرقی را با صمیمیت فراوانی که مختص اخلاق انگلیسی است توأم یافته و خاطره مهر بانیهای آنها تا ابد در قلبم خواهد ماند. من به «سر رادریک مورشيسن»^۳ که در عالم زمین شناسی می توان او را همدرس «نستور»^۴ دانست و «ویکونت سترانگفورد»^۵ که در بین مستشرقین دارای قرب و منزلت فوق العاده است و همچنین «م . لایار»^۶ که مقام معاونت وزارت رادارد کمتر از دو نفر اول مدیون نیستم . هنگام مسافرت در آسیای میانه خدعاتی را که بمن میشد بادعای خیر جبران میکردم ولی درین جا برای ادای دین خود ، نسبت بمساعدت اشخاص جز حرفهای ساده چیزی ندارم که بگویم، ولی این کلمات لااقل صمیمانه است و از ته قلبم بیرون میآید .

آ . وامبری

لندن ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴

بخش نخست

فصل اول

ایران در ماه ژوئیه چگونه در حال خوابیدن سواری میکنند - منظره عمومی طهران - مهمان نوازی سفارت ترکیه - خاطرات بوسفور - فرستادگان فرانسه و انگلیس - مسافرت سیاسی فرخ خان - پیشدستی بلژیک و پروس - هیئت ایتالیائی - اردو کشی دوست محمد خان - تأخیرهای اجباری - گردش شیراز.

من راه میرتم و معطلار اتم از زور
خواب مثل شاخه درخت نوسان داشتند
«ویکتور هوگو» ۱

هر کس در اواخر تیر ماه ولو کم در ایران مسافرت کرده باشد حالت خوشی را که بعد از طی مسافت بین تبریز تا طهران بمن دست داد به آسانی درک خواهد کرد . این مسافت بیش از پانزده منزل نبود و شاید اگر دقیقاً حساب کنیم فقط سیزده منزل باشد . ولی وقتی انسان در آن هوای سوزان باید به کندی قدم قاطری که بارسنگین دارد طی منزل کند و جز دشتهای بایر و غمزده که تقریباً تمام سرزمین ایران را تشکیل میدهد ، چشم انداز دیگری نداشته باشد دچار خستگی خواهد شد که وصف نکردنی است و کسیکه توصیفات شاعرانه سعدی و حافظ و خاقانی را در خاطر دارد از دیدن ایران سخت مأیوس میشود و چون خاور زمین را از روی تخیلات

۱ - Sir Justin ۲ - Lady Sheil ۳ - Sir Roderick Murchison ۴ - Nestor پادشاه بیلوس که مسن ترین پادشاهان در جنگ تروا بود و بخرد مندی شهرت داشت .
۵ - Vicomte Strangford ۶ - Mr Layard ۷ - A . Vambéry

فربنده^۱ «گوته»^۱ و «ویکتور هوگو» یا «تامس مور»^۲ مجسم کند یأس او زیاد تر میشود.

تا طهران فقط دو منزل دیگر باقی داشتیم که جلودار یا کاروانسالار ما به این فکر بگر افتاد: که حرکت روزانه ما را به حرکت شبانه تبدیل کند، ولی این تدبیر هم معایبی داشت زیرا هوای خنک شب خواب میآورد و حرکت ما را چارپایان هم به این امر کمک میکرد و بطوریکه هر دقیقه احتمال داشت انسان روی سنگهای تیز و ناهموار جاده بسر در افتد. فقط از دو راه ممکن بود از سقوط خود جلوگیری کرد: یا اینکه آدم محکم بمر کب خود بچسبد یا اینکه مثل لنگه بار او را محکم ببندد یکنفر شرقی که با اینگونه شکنجه ها خو گرفته است بدون توجه به نوع زمین یا مر کب که ممکن است اسب یا شتر یا خا یا قاطر باشد بر راحتی میتواند چرت بزند و من بارها از مشاهده این همسفرهای لاغر و شل که با قبای آویزان در حالیکه پایشان بزمین میکشید سر خود را بگردن این حیوانات بردبار تکیه داده بودند، تفریح میکردم. این وضع ناراحت بهیچوجه مانع از آن نیست که یکنفر ایرانی خالص با آسایش هرچه تمامتر خواب قبل از ظهر خود را کرده و بدین ترتیب چندین منزل را بدون توجه طی نماید. متأسفانه درین موقع احتیاج که مادر اختراعات است هنوز مرا با اندازه کافی مجرب نکرده بود و در حین آنکه غالب همسفرها با کمال راحتی راه میپیمودند من از بیخوابی مشغول تماشای ستاره های «کاروانکش» و «پروین»^۳ بودم و باین صبری کامل در کمین آن نقطه آسمان بودم که بایستی سهیل و ستاره صبح از آن بیرون بیاید. در واقع طلوع فجر همیشه نزدیک منزل و پایان موقتی شکنجه را بما نوید میداد. پس، از اینکه من در روز ۱۳ ژوئیه ۱۸۶۲ (محرّم ۱۲۷۹) در نزدیک پایتخت ایران در يك وضع عجیبی

۱- Goethe ۲- Thomas Moore ۳- نام این ستارگان در متن به الفاظ فارسی آمده.

بسر میبردم تعجب نباید کرد.

در مسافت دو میل انگلیسی کنار رود خانه ای برای آبدادن به چارپایان خود توقف کردیم این توقف همقطاران مرا از خواب بیدار کرد و در حالیکه دیدگان را مالش میدادند در جهت خاوری دورنمایی را بمن نشان دادند که طهران بایستی در آنجا واقع باشد. برآستی هم من در آن سمت بخارآبی رنگی که بشکل ستونهایی به سوی آسمان سر کشیده بود میدیدم و در بین آنها جسته گریخته دورنمای چند گنبد را که بطور مبهم میدرخشید تشخیص میدادم. هر چه پیشتر میرفتیم آن پرده مه آلود بر طرف میشد تا اینکه بالاخره به فیض تماشای دارالخلافه یا مسند شاهنشاهی با منظره عربان و اندوهناکش نایل گردیدیم.

ورود ما از «دروازه نو»^۱ صورت گرفت. مسلماً موانع زیادی را که برای پیدا کردن راه عبور با آن مواجه شدم به این زودبها فراموش نخواهم کرد. خرو شتر و قاطر با بار کاه و جو و بسته های کالای اروپائی یا بومی از هر سو باین نظمی پیش میرفتند و حتی راه رسیدن به دروازه رامسود ساخته بودند. من پاهایم را زیر خود جمع کرده بدون اینکه از زین بزیر آیم مانند سایر همسفرها با صدای بلند «خبردار خبردار»^۲ میگفتم. با این ترتیب بازحمت موفق شدم بشهر وارد شوم. در طول بازار حرکت کردم و در میان جمعیت انبوهی که ضربت چماق و حتی شمشیر بینشان رد و بدل میشد ولی زودیکدیگر را می بخشیدند بدون آنکه آسیب مهمی بمن برسد هر طور بود خود را به کاخ سفارت تر کیه رسانیدم.

حال خواهید پرسید یکنفر تبعه دولت مجارستان که از طرف فرهنگستان «پست»^۳ مأموریت علمی دارد در سفارت تر کیه چکار داشت؟ دیباچه این کتاب پاسخ

۱- لفظ دروازه در متن بفارسی آمده. ۲- لفظ خبردار در متن بفارسی آمده. ۳- Pesth

این پرسش را می‌دهد و من ناگزیرم خواننده را به دیباچه کتاب حواله کنم و این کار را علی‌رغم نفرتی می‌کنم که گویا از قدیم الایام هر دیباچه‌ای در انسان ایجاد می‌کند.

حیدرافندی که سابقاً درس‌ن‌پتر سبورغ و پاریس مأمور سیاسی بود در آن موقع نمایندگی سلطان را در دربار شاه ایران بعهده داشت و در زمره اشخاصی بود که من در مدت توقف خود در اسلامبول با آنها آشنا شده بودم ولی علاوه بر این روابط شخصی، چند کاغذ هم از صمیمی‌ترین دوستانش برای او همراه آورده بودم و با توجه به مهمان‌نوازی ترک‌ها که کراراً بمعرض آزمایش درآمده بود، تقریباً به حسن‌پذیرائی او یقین کامل داشتم و در نتیجه سفارت ترکیه را بمنزله مأوای سفر آینده خود میدانستم لذا وقتی فهمیدم کارمندان آن مدتی است به ییلاق یا اقامتگاه تابستانی خود در قریه چندر (هشت میلی طهران) نقل مکان کرده‌اند پس از چند ساعت استراحت که لازمه چندین شب بیخوابی بود لباس خود را عوض کرده بالاغی که بدین منظور گرایه کرده بودم، به راه افتادم و پس از دو ساعت راه‌پیمائی در زیر چادر ابریشمی باشکوهی به حضور افندی‌ها که خود را برای غذا خوردن آماده می‌کردند، رسیدم. سفیر و منشی‌هایش دوستانه از من استقبال کردند و در مهمانی آنها که بواسطه تناقض آن با محیط چادر، بنظرم باشکوه می‌آمد، شرکت کردم. گفتگوی ما را پایانی نبود و بزودی رشته سخن به ساحل‌های مسحورکننده بوسفور کشید. بلی بحث بیشتر در اطراف مناظر باشکوه اسلامبول و اقتدار زوال‌یافته سلطان دور میزد و راستی چنین خاطراتی آنهم در جوار طهران خودستائی بیش نبود. از این رو در جریان صحبت بناچار تأسیسات و زندگانی اجتماعی و عاداتی خصوصی هر دو سلطنت بزرگ اسلامی را مورد مقایسه قرار میدادیم. کسی که به‌نگاه اول بقضاوت پردازد ایرانی که موضوع آنهمه اشعار پر شور بوده‌است مختصر کلام جز صحرائی

و حشمت‌ناک چیز دیگری نیست و ترکیه در مقابل آن نوعی بهشت عدن بنظر می‌آید. اگر راستش را بخواهید من برای ایرانی آداب‌دانی ظاهری و سرعت‌فهم و استعداد را که ترک‌ها فاقد آن هستند قائلم ولی در عوض یکنفر ترك دارای يك نوع جامعیت و صفا و صمیمیتی است که رقیب ایرانی او بکلی فاقد آن است. ایرانی میتواند با عالم شعر و شاعری خود و تمدنی که از دورترین اعصار سرچشمه می‌گیرد ادعای برتری کند ولی تفوق عثمانی در دو چیز است اول از جهت روابط و باختر که زبانهای اروپائی را مطالعه میکند و دوم اینکه رفته رفته حائز قدرتهائی شده و میشود که بکمک آنها میکوشد اکتشافات دانشمندان خارجی را جذب و هضم کند.

گفتگوی ما تادیری از شب ادامه داشت و فردای آنروز و روزهای بعد من به سفارتخانه‌های مختلف معرفی شدم در زیر يك چادر کوچک که در میان باغ محصور بود برپا کرده بودند و گرمای تحمل‌ناپذیری به تمام معنی در آن حکمفرما بود بدیدار فرستاده امپراطور یعنی «کنت دو کوبینو»^۱ نائل شدم و نماینده انگلستان «مستر آلیزون»^۲ قرارگاه راحت‌تری را در پارک قلهک، که تازه دولت متبوعش خریداری کرده بود، در اختیار داشت. او مرا با گشاده روئی پذیرائی کرد. چون غالباً در سفر مهمان‌نواز او می‌نشستم گاهی از خود میپرسیدم چرا مأمورین سیاسی انگلیس عموماً از حیث دستگاه و عظمت مؤسسات و ادارات نسبت به همقطاران خود ممتازند. در اولین دوره اقامت خود در تهران علاوه بر اعضاء هیئت سیاسی به عده زیادی افسر فرانسوی یا ایتالیائی به اضافه يك مهندس نظامی اطریشی بنام «رفن کاستایگر»^۳ که همه از طرف شاه مأمور خدمت و دارای مواجبهای زیاد بودند، برخوردیم. از قرار معلوم همه این آقایان آرزو داشتند منشأ اثر واقع شوند و برآستی هم صفات لازم را برای این کار دارا بودند ولی بدبختانه اصول هرج و مرج دائمی حکومت

۱- R. Von Gasteiger ۲- Alison ۳- Comte de Gobineau

ایران و بندوبست‌های پست کارمندان بومی کار خوبی را که ممکن بود از وجود آنها عاید گردد ناپدید میکرد. هم فرخ‌خان مخصوصاً در گردشهای سیاسی خود در اروپا بر این بود که به محافل مختلف سیاسی نشان بدهد تاچه اندازه ایران مایل است در مجامعی که از دول بزرگ تشکیل شده شرکت نماید، و بالتامس و گدائی از همه کمک میخواست تا هر چه زودتر اکسیر پر بهای تمدن باختر را در رکهای ناتوان کشورش تزریق نمایند و همه جا کمان میگرداند که واقعاً ایران میخواهد آداب و اصول باختر را فرا گیرد. ظاهر جدی، این سفیر بارش بلند و قبا او را نزد وزیران ما دارای اعتباری نامحدود ساخت و به احترام آن دولت قانونی که او نمایندگیش را داشت افسران و هنرمندان و صنعتگران عالیمقام را در اختیارش گذارند و حتی مصلحت دانستند بدون تأخیر ملاقاتهایی با فرستاده فوق‌العاده شاه ترتیب دهند. در نتیجه دیدیم که دولت بلژیک با هزینه بسیار سفیری روانه کرد و او را مأمور گردانید که مناسباتی را که لازم بود با ایران برقرار گردد مطالعه کند و یک معاهده تجارتي منعقد سازد و خلاصه ساخت و پاختهای سیاسی نیز با همان دقت بعمل آورد ولی تصور میکنم نتوانسته باشد از این مذاکرات موقعیت و افتخاری حاصل کند و بتواند راجع با اقدامات خود کلمات مشهور (آمدیم، دیدیم، فتح کردیم)^۱ «ژول سزار» را تکرار کند و راجع باینکه باز هم هوس دیدار «ایران زیبا» را بکند یقین دارم حتی خیالش را هم نخواهد کرد.

پس از بلژیک نوبت به پروس رسید و «بارون فن مینوتولی»^۳ نماینده آن کشور که سیاستمدار دانشمندی بود متأسفانه در این مأموریت خود توفیق حاصل نکرد و دوران پرافتخار خدمتش هم در ایران بی پایان رسید و شور و شوقی که در کسب تبحر در راه علم و دانش داشت او را وادار بمسافرتی در جنوب ایران نمود. بدبختانه در

۱- این کلمات در متن بزبان لاتین آمده . Jules César ۲- ۳- baron von Minutoli

فاصله دو روز راه بشیراز که اهالی آن را شهر ملکوتی مینامند مبتلا بناخوشی شیهه بطاعون شده دیده از جهان پرست و آرامگاهش در خود شیراز پشت باغ تخت نزدیک مزار حافظ شاعر واقع است .

کمی بعد از رسیدن من هیئت سیاسی کشور پادشاهی جدید ایتالیا هم پیدا شد. این هیئت کمتر از بیست کارمند نداشت که سه شعبه سیاسی و علمی و نظامی تقسیم شده بود، منظور آنها هنوز هم برای من اسرار آمیز و لاینحل است. راجع بپذیرائی آنها تفصیلات عجیبی باید بدهم ولی بنظرم مناسبتر میآید فعلاً از ذکر آن بگذرم و بشرح تدارک مسافرتی که در آن موقع خود در نظر داشتم بعمل آورم بپردازم. از دولت سردوستان در سفارت ترکیه بطوری زندگی میگردم که باشیوه درویش گدا که منظور من بود خیلی ناچور بنظر میآید. آسایشی که مرا احاطه کرده بود دیگر داشت اسباب زحمت میشد و مرا از نقشه اصلی منحرف میکرد و پس از ده روز استراحت در تهران اگر مواعی که مدتها بود از آن میترسیدم پیش نیامده بود حتماً با کمال میل و بدون لحظه‌ای تأخیر رهسپار مشهد و هرات میشدم. پیش از حرکت از استانبول بوسیله روزنامه‌ها آگاه شده بودم که دوست محمدخان فرمانروای افغانها باداماد و خراج گذار سابق خود «سلطان هرات»^۱ در حال جنگ است زیرا او رشته ملوک الطوائفی را گسسته و خود را تحت سیادت و اقتدار شاه ایران قرارداده است ولی چون به شیوه روزنامه‌ها آشنا بودم و میدانستم هر مشکلی را بزرگتر از آنچه هست جلوه میدهند لذا از اغراق گوئی معمولی آنها بر حذر بودم و چون خطر واقعی را از آن فاصله درست درک نمی نمودم، فکر این را هم که مسافرتم را بتعویق بیندازم نمی کردم، اما در تهران که فقط سی و دو روز از صحنه کارزار دور بود با کمال تأسف مطلع گردیدم که عملیات جنگی واقعاً هر گونه ارتباط بین دو کشور را قطع کرده

و از آغاز محاصره هرات عبور کاروانها بکلی قدغن شده و این ممانعت بطرز شدیدتری شامل مسافرین منفرد هم میشود. خود ایرانیها جرأت نمیکردند درین راهها که دام ناامنی همه جایش گسترده شده بود کالا و جان خود را بخطر بیندازند تا چه رسد بیک اروپائی که قیافه خارجیش حتی در زمان صلح هم درین مناطق آسیائی که دیر زمانی نیست با تمدن اروپائی تماس پیدا کرده تولید بدگمانی مینماید و باروشن شدن آتش جنگ باید تعصب شرقی رایجتر برانگیزد. اگر میخواستم مراعات جوانب را نکرده حرکت کنم احتمال بسیار داشت که بدون سروصدا بدست افغانهای درنده کشته شوم. در مقابل این وضعیت اجباراً خود را متقاعد کردم که ادامه مسافرت برایم غیر ممکن میباشد و اگر میخواستم از راههای شمالی سمت بخارا پیش بروم ناچار بایستی هنگام فصل زمستان خود را دچار تنهایی کسل کننده آسیای میانه بکنم. بنابراین جهت فوق تصمیم گرفتم حرکت خود را تا اواسط اسفندماه بتعویق اندازم زیرا در آن صورت هم میتوانستم از مساعد بودن فصل استفاده کنم و هم ممکن بود بختم یاری کرده درین ضمن موانعی که بین من و هرات در نتیجه آشوب سیاسی کنونی، پیش آمده بود از میان برود. اواسط شهریورماه بود که باین سر نوشت آمرانه تسلیم شدم و باسانی میتوان فهمید که از دست دادن پنج یا شش ماه وقت برای من تاچه اندازه ناگوار بود آنهم در کشوری که بارها کوش و غالباً تشریح و توصیف شده بود و دیگر بهیچوجه نمیتوانست برای من جالب باشد. پس در حقیقت دیگر برای مطالعه اوضاع ایران نبود که نیمه تغییر شکل داده و تاحدی نقش درویشی را اختیار کردم بلکه بیشتر برای این بود که از بیکاری که با نقشه های بعدی من هم آهنگی نداشت خود را رهائی دهم. لذا برای اجرای این منظور از مهمان نوازی ملاطفت آمیز تر که چشم پوشیده از راه اصفهان بشیراز رهسپار شدم و باین ترتیب پس از دیدن خیلی چیزهای دیگر بیدار آثار تمدن باستانی ایران موفق گردیدم.

فصل دوم

بازگشت بطهران - درویشها و حاجی های سنی - بایکی از کاروانهایشان تماس گرفتم - چهارجاده - باید تصمیم گرفت - خود را بصورت ترکی درآورد - مخالفتها و تصمیم نهائی - سفیر سفارش مرا میکند - دیدار و اندرزهای حاجی بلال - جلسه پذیرش - شور درباره راهی که باید در پیش گرفت - پیش بینی های شوم و بی تکلیفی های آخری - وداع و عزیمت.

شعار اشکالها این بود که هیچ
یگانه را به سرزمین خود راه ندهند.
(هرین کتاب تاریخ باستان)^۱

و بزودی در کاروانسرای که این مهمانان موقتی منزل داشتند چنین شهرت یافت که حیندراوندی ایلمچی سلطان، دارای قلبی شریف است و رشیدافندی (این نام مستعار من بود) که با درویشها مانند برادر رفتار میکند از قرار معلوم خودش هم درویشی با لباس میدل است. پس از اشاعه این افکار در میان مردم دیگر بر اینم تعجب آور نبود اگر یک نفر حاجی که به تهران میرسد اول بسراغ من میآید و فقط بعد از این که از اینجا خارج میشد نزد سفیر ترکیه میرفت، حقیقه هم دیدار سفیر همیشه با سانی میسر نبود در صورتی که بوسیله من آنها میتوانند فوراً توشه ناچیز خود را دریافت دارند. اگر آرزوهای دیگر داشتند که از حدود امکان تجاوز نمیکرد حتی المقدور توسط من بر آورده میشد بدین گونه بود که صبح بیستم مارس (روز آخر اسفندماه) چهار نفر از این زوار نزد من آمدند و تقاضایشان این بود که من آنها را همراه خود نزد فرستاده سلطان ببرم و از شکایتی که علیه مأمورین ایرانی همدان داشتند پشتیبانی کنم زیرا این مأمورین در موقع مراجعت آنها از مکه مالیاتی را که زمانی به سنی ها بسته بودند و مدتی میگذشت که از طرف پادشاه ایران لغو و از طرف سلطان عثمانی فدغن شده بود برخلاف قاعده و نفع خود از آنها دریافت نموده بودند. لازم است گفته شود که در نظر این تاتارهای ساده لوح تمام دنیا موظف است از رئیس مذهبی آنها یعنی فرمانروای قسطنطنیه^۱ اطاعت کند. این دوستان در ضمن ابراز شکایت و بیان خسارتی که به آنها وارد شده بود چنین اظهار میداشتند: که ما از جناب سفیر بول نمیخواهیم و تنها استدعای ما آن است که در آتیه امثال ماسنی ها

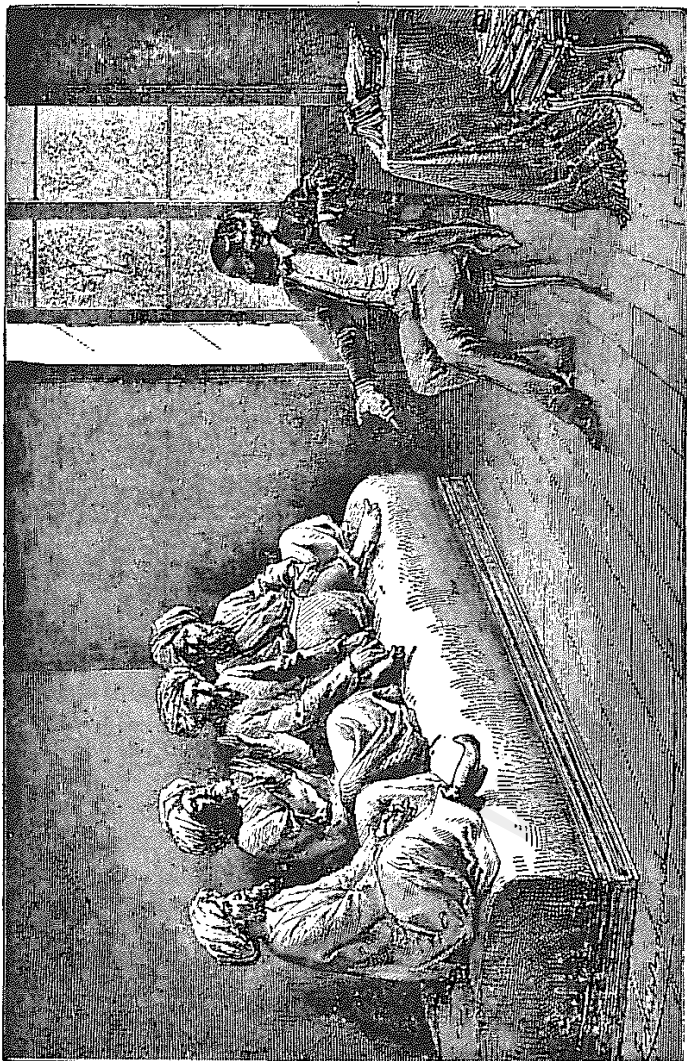
۱ - در نظر تمام سنی ها خلیفه یا جانشین قانونی محمد کسی است که حقیقه مالک میراث گرانهای او باشد و آن عبارت است اولاً از اشیاء مقدسی که در استانبول تحت عنوان خرقه سعادت نگاهداری شده از قبیل لباده و موو ریش و دندانهای پیغمبر که در یکی از غزوات شکسته شده و همچنین لباسها و قرآنها و سلاحهایی که متعلق به چهار خلیفه اول بوده است. ثانیاً از شهر مکه و مدینه و بیت المقدس و سایر اماکن زیارتی که پیروان اسلام در آن رفت و آمد میکنند.

در اواسط ژانویه ۱۸۶۳ از نو در طهران بودم و دوباره از مهمان نوازی ترکیها بهره مند میشدم. در روحیه من تغییری پیدا شده بود بدین معنی که تردیدم بر طرف شده و تصمیم خود را گرفته بودم و در حالی که در تدارک اسباب سفر عجله داشتم بی آنکه دغدغه خسارات حاصله ازین تصمیم را بخاطر راه دهم بر آن شدم که هتفه خود را دنبال کنم. روش سفارت عثمانی اینست که هر سال کمک هزینه ناچیزی به حاجی ها و دراویشی که دسته دسته برای رفتن بترکیه از ایران عبور میکنند بدهد. این اقدام نیک برای گدایان مفلوک سنی مذهب تقریباً ضروری است زیرا از نظر اختلاف مسلک ممکن نیست بتوانند از شیعه های ایرانی پشتیبانی دریافت دارند. بنابراین در سفارت همیشه بروی زوار فقیری که از دور ترین نقاط ترکستان به طهران میرسیدند باز بود و هر بار که یکی از این تاتارهای ژنده پوش بمنزل من وارد میشد خوشحالی زیادی بمن دست میداد برآستی هم من از آنها اطلاعات بسیار مثبتی درباره زاد و بومشان بدست میآوردم و صحبتشان بر اینم از نظر مطالعات زبان شناسی فوق العاده گرانها بود. از طرفی هم آنها چون درباره منظور من هیچگونه سوء ظنی نداشتند طبعاً از مهر بائیهای من خوشحال و بهره مند میشدند

بتوانند بدون اذیت و آزار به زیارت اماکن مقدس بروند. این طرز بیان که تا این اندازه جنبه عمومی داشت آنهم از دهان یک نفر شرقی حقا میبایستی اسباب تعجب من بشود. بهمین جهت قیافه وحشی مهمانانم را مورد مطالعه قرار دادم و باید اقرار کنم که با وجود ظاهر تربیت نشده و لباسهای مفلوکشان، آنها را دارای یک نوع نجابت ذاتی تشخیص دادم که از همان ابتدا نظر مساعد مرا نسبت بایشان جلب نمود. در طی مذاکرات طولانی که باهم کردیم اطلاعات کاملتری از همقطاران آنها و راهی را که برای رفتن بمکه در پیش گرفته بودند و همچنین راهی را که در نظر داشتند پس از ترک طهران در پیش گیرند بدست آوردم. سخنگوی این دسته زوار غالباً یک نفر حاجی از اهالی تاتارستان چین^۱ بود که لباسهای ژنده خود را در زیر یک جبه سبز رنگ که تازه از زیر دست خیاط بیرون آمده بود پنهان میکرد. عمامه سفید بزرگی بر سر داشت و بارقه نگاهش که از هوش زیاد او حکایت میکرد و همچنین درخشندگی چشمهایش که باعث برتری او نسبت ب دیگران شده بود مورد تصدیق همقطاران نیز قرار میگرفت شغلش پیشنهادی از امام «وانگ داقسو»^۲ بود و بجای بودن خود دو برابر افتخار میکرد زیرا مدعی بود که دوماه قبله موفق به زیارت خانه کعبه شده است. او یکی از شرکاء خود را که نزدیکش ایستاده بود رسماً به من معرفی کرد و توضیح داد که ماهر چهار نفر رؤسای یک قافله کوچکی هستیم که جمعی از بیست و چهار نفر زوار تشکیل شده است و به نسبت مساوی شامل جوان و پیر و غنی و فقیر میباشد که بعضی از آنها بواسطه تقوی و پرهیزکاری و بعضی بواسطه تربیتشان معروف و عده ای اهل علم و دسته ای غیر روحانی و عامی هستند و با وجود این اختلافات، هماهنگی کامل بین ما حکمفرما است زیرا همه اهل خقند و

۱ - که بخارای کوچک هم نامیده میشود ۲ - آکسو Aksu ایالتی است از تاتارستان چین و

وانگ Vang برابر با فرماندار است gouverneur.



اولین ملاقات مؤلف با زوار تاتار (سنی) در تهران

کشگر هستیم و بین ما از نژاد موزی بخارائی کسی یافت نمیشود. من قبلاً این مطلب را میدانستم که بین عشایر ازبک (باتاتار) که در آسیای میانه سکنی دارند و تاجیکها (بومی های قدیمی ایرانی نژاد) خصومت برقرار است بهمین جهت این اظهارات اصولی را بدون کوچکترین تصرفی گوش دادم بخصوص که قصد داشتم از نقشه های آینده میهمانانم حداکثر استفاده را بکنم. آنها میگفتند از طهران تا محل ما چهار جاده دارد. جاده اول از هشترخان و اورنبورگ به بخارا میرود، جاده دوم از طریق مشهد و هرات، جاده سوم از مشهد و مرو و جاده چهارم از راه صحرای ترکمن و کشور خیوه. دو جاده اول خیلی گران تمام میشود و بعلاوه جنگ هرات موانع بسیاری در آن راهها بوجود میآورد. گرچه دو جاده آخری هم خالی از خطر نیست ولی در هر صورت بین دو راه اخیر یکی را باید انتخاب کرد و مادرین موضوع از شما دوستانه مصلحت جوئی خواهیم کرد. تقریباً یک ساعت میشد که ماداشتم باهم صحبت میکردیم و من از توضیحات رگ و راست آنها محظوظ میشدم و باوجود سیمای عجیب و غریبی که اصل و نسب اجنبی آنها را آشکار میساخت و لباسهای خشنی که بتن داشتند و آثار یک مسافرت طولانی پر مشقت از آن هویدا بود و خلاصه با تمام ظاهر زننده ای که سرپای آنها را فرا گرفته بود معیناً من در این فکر بودم که برای رسیدن به آسیای میانه به قافله آنها ملحق بشوم و چون بومی و اهل محل بودند بهتر از آنها نمیتوانستم راهنمایی پیدا کنم بعلاوه مدتی بود که مرا بعنوان درویش میشناختند و دیده بودند که سفارت عثمانی هم مرا بهمین عنوان پذیرفته است. گذشته از این آنها در بخارا روابط بسیار داشتند و این تنها شهری بود که بنظرم خیلی وحشتناک میآمد زیرا سر نوشت فجیع مسافرینی که قبل از من به آنجا رفته بودند از خاطر من محو نشده بود. بدون اینکه تردید زیادی بخود راه دهم تصمیم گرفتم، هر چند میدانستم که راجع بعلت تصمیم به این مسافرت از من سؤال و استنطاق خواهد شد

و همچنین یقین داشتم که یکنفر خاورزمینی صحیح النسب هرگز قبول نخواهد کرد که مسافرت من صرفاً از لحاظ علمی می باشد و بنظرش نامعقول و حتی مذنون می آید. که یکنفر افندی (برابر باجنتلمن انگلیسی) فقط بخاطر معنویات خود را دچار این همه مخاطره و دردسر بنماید. خاورزمینی ها اعتقادی به کنجکاوی دانشمندان ندارند و اصلاً بوجود آن قائل نیستند درین صورت اگر میخواستم مستقیماً جلو معتقدات این مسلمانان متعصب درآیم کمال ناشی گری بود و بهمین دلیل ناچار بودم در مقابل آنها حیللهائی بکار ببرم در صورتی که در مواقع دیگر هرگز ممکن نبود چنین کاری از من سر بزند. تدابیری که میخواستم بکار ببرم از آن نوعی بود که حتماً مورد پسند همسفر های آینده ام واقع میشد و طوری حساب شده بود که مسلماً بدر نقشه های مخفی خود هم میخورد مثلاً به آنها گفتم مدتی است که من، بدون آنکه احدی اطلاع داشته باشد، هوس دیدار تر کستان (آسیای میانه) را در سر میبرورام و دلیلش تنها این نیست که درین سرزمین ها فضائل اسلامی از هر گونه آلودگی برکنار مانده، بلکه بیشتر برای دیدار اماکن مقدس خیره و بخاراوسمرقند می باشد. و به آنها اطمینان دادم که از روم (ترکیه) به ایران فقط به این نیت آمدم و یکسال انتظار کشیدم تا شاید بخواست خداوند به همسفر هائی برخورد کنم که عمل زیارت مرا تسهیل نمایند.

وقتی حرفم تمام شد این تاتار های دلیر که لحظه ای دچار تعجب شده بودند کم کم از حال بهت بیرون آمده اظهار داشتند: ما دیگر نسبت به شما هیچ سوء ظنی نداریم و یقین حاصل کرده ایم همان درویشی هستید که از اول حدس زده بودیم و در محبتی که من نسبت به آنها ابراز میداشتم و در یک همچو مسافرت دور و دراز و خطرناکی آنها را بعنوان حامی و هادی انتخاب کرده بودم اظهار مسرت مینمودند و حاجی بلال (سخنگویی که قبلاً از کر شد) میگفت مانده نهاد دوست بلکه خدمتگذار

شما هستیم معذک خاطر نشان میکنیم که راههای تر کستان نه از حیث سهولت و نه از حیث امنیت پیاپی راههای ایران و ترکیه نمیرسند و در راهی که ما پیش خواهیم گرفت غالباً هفته های تمام انسان حتی به یک خانه هم برخورد نمیکند و آرزوی يك لقمه نان و يك قطره آب آشامیدنی بر دل انسان باقی میماند به علاوه خطر گذشته شدن و اسیر شدن و چون برده بفروش رفتن هم در پیش است و علاوه بر این طوفانهای شن هم ممکن است انسان رازنده بگور کند، پس درین صورت ای افندی نتایج اقدام خود را در نظر بگیرید تا مبادا روزی پشیمان شوید و ما بهیچوجه مسؤلیت بدبختیهای احتمالی شما را نمیتوانیم به گردن بگیریم و از همه گذشته باید بدانید که غالب همشهری های ما از حیث تجربیات و آشنائی به اوضاع خیلی عقب هستند و با آنکه شما از مهمان نوازی آنها داستانها شنیده اید معذک از خارجیهائی که از بلاد دوردست میآیند روگردان میباشند. راستی هیچ فکر کرده اید که بدون کمک ما تنها با وسائلی که شخصاً در دست دارید سفر مراجعت را چگونه انجام خواهید داد؟ واضح است که این بیانات تاچه حد در من تأثیر داشت ولی معذک نتوانست مرا متزلزل سازد و اظهار تشویش این دوستان جدید را با خوشروئی تلقی کرده گفتم من ازین گونه سختیها بسیار کشیده ام و از تجملی که دور مرا گرفته مخصوصاً این لباسهای اروپائی که بزودی و بالاجبار باید آنرا ترك کنم اظهار انزجار نمودم و گفتم این دنیای دوزمانند مهمانسرای است که فقط چند روزی در آن منزل داریم و باید آن را ترك کرده بدیگران واگذار نماییم و من به عقیده مسلمانان فعلی که اندیشه حال را گذاشته و راجع به آتیۀ دور فرضیهای احمقانه ای میکنند بی اعتنا هستم آنگاه روبه آنها کرده گفتم: دوستان عزیز مرا همراه خود ببرید زیرا این دنیای

۱- کلمه به کلمه «مهمانخانه پنج روزه» اصطلاحی است که فلاسفه شرق برای تجسم دوره اقامت چند روزه بشر در این دنیا بکار میبرند.

دون که فقط گمراهی در آن حکومت میکند برای من هیچ لطفی ندارد و باور کنید که من از آن بیزارم و ترک آنرا مسئلهت میکنم.

استدلالهای من به ایرادات ضعیف آنها میچربید و رؤسای قافله فوراً مرا بعنوان رفیق سفر پذیرفتند و برای اثبات این پذیرش صمیمانه بایکدیگر معاينه کردیم. نمیتوانم بگویم انجام این آداب از هر حیث مطبوع بود و مجبور بودم جلوی تنفر خود را از اصطکاک باین لباسهای چرک که هزاران بوی ناگوار از آن برمیخاست بگیرم. ولی هرچه بود کارهایم روبه راه شد و دیگر فکری نداشتم مگر آنکه مهماندار خود حیدر افندی را بینم و نظر بآنها به او گوشزد سازم و بالاخره از او تقاضای سفارش مرا به حاجیها بکنند و بهمین منظور برای بار یافتن آنها فوراً تقاضای وقت بکنم.

حس زده بودم که نقشه هایم با مخالفت شدید روبرو خواهد شد. راستی هم نسبت جنون بمن دادند و متذکر شدند که خیلی نادر است که یک نفر خارجی ازین ممالکی که قصد دیدنشان را داشتیم صحیح و سالم مراجعت کند و آیا این بی احتیاطی یعنی خود این مسافرت فی حد ذاته کافی نمیشد که علاوه بر آن انسان اشخاصی را بعنوان راهنما انتخاب کند که بمحض تصور مختصر منافی قادر به کشتن آدم هستند؟ این حرفهائی بود که دوستان سفارتخانه میزدند و مناظر موحشی را برایم مجسم میکردند ولی وقتی یقین حاصل کردند که نمیتوانند مرا از افکارم منصرف سازند بجای حدسیات شوم شروع کردند بایراد نصایح و پند و اندرزهای خوب و سعی کردند بهر طریقی که بهتر بتوانند نسبت به انجام نقشه هایم کمک کنند. حیدر افندی حاجی هارا بار داد و صحبتبهائی را که برای آنها کرده بودم تصدیق و از حسن مهمان نوازی آنها استمداد کرد و سفارش مرا با گرمی به ایشان نمود. بعلاوه به آنها وعده داد در مقابل هر نوع خدمتی که نسبت به یک نفر افندی خدمتگذار سلطان

که ازین ببعد به آنها سپرده شده است بکنند، پاداش خوبی دریافت خواهند داشت من درین ملاقات حضور نداشتم ولی برایم تعریف کردند که حاجیها رسماً قول داده بودند که صمیمانه مأموریت خود را انجام دهند و بعد هامعلوم شد که حقیقتاً هم قول خود را حفظ کردند. حیدر افندی در ضمن مذاکرات سیاست امیر بخارا^۱ را شدیداً مورد سرزنش و انتقاد قرار داده بود و پس از آن صورت کاملی از اسامی آن مسافرین فقیر را خواسته مبلغی در حدود پانزده «دوکا» بین آنها تقسیم کرد و این مقدار برای کسانی که فقط بانان و آب خود را سیر میکنند مبلغ معتنا بی محسوب میشود.

قرار بر این شده بود که تهاشت روز دیگر حرکت کنیم. در انتظار روز موعود حاجی بلال تنها بدیدن من میآمد و گاهگاه بعضی از هموطنان خود را که از اهالی آقسوو یارقندو کشگر بودند همراه میآورد. بنظر من اینها به ماجراجویانی که بطرز عجیبی تغییر شکل داده باشند بیشتر شبیه بودند تا به زواری که از فکر مذهبی و مقدسی تبعیت کنند. یکی از آنها که حاجی بلال بیش از همه به او عقیده داشت عبدالقادر جوان بیست و پنجساله خشنی بود که بعنوان مستخدم بمن معرفی شد. حاجی بلال میگفت من او را بعنوان یک رفیق باوفای خوب بشما تقدیم میکنم و اقرار میکنم که قدری بی دست و پا است ولی چون استعداد دارد هر چه را به او یاد دهید بخوبی فرا خواهد گرفت و شما میتوانید درین سفر از او استفاده کنید زیرا نان و چای شمارا بخوبی تهیه خواهد کرد و در این دو کار کاملاً ماهر میباشد ولی در باطن امر حاجی بلال او را فقط برای حاضر کردن نان بمن نسپرده بود بلکه منظورش این بود که در عین حال شریک نان من هم بشود. حاجی بلال در ضمن مسافرت بغیر از عبدالقادر یک پسر دیگری را هم بعنوان فرزندی قبول کرده بود و اشتیهای این دو جوان که بواسطه راه رفتن ممتد فوق العاده تحریک شده بود برای بنیه مالی

۱ - فرمانروای بخارا ملقب به «امیر» است و شاهزادگان خیره و خفتند فقط عنوان «خان» دارند.

ضعیف دوست من بارسنگینی محسوب میشدو من با قبول درخواست اوهم خودوهم پسرش را غرق در شادی نمودم . ناگفته نماند که دیدارهای پی درپی حاجی بلال باعث شده بود که هشیار کار خود باشم زیرا میدیدم برای اینکه مرا در چنگ داشته باشد از هیچ اقدامی فروگذار نمیکندو بمن به چشم غنیمت خودنگاه میکند که باید حداکثر استفاده را از آن بنمایم .

از طرفی هم جرأت نمیکردم و نمیخواستم عنانم را بدست اینگونه افکار ناراحت کننده بدهم و خیال میکردم اگر تسلیم محض باشم بهتر میتوانم از او استفاده کنم . مختصر پولی را که برای مخارج راه همراه برداشته بودم به او نشان دادم و در ضمن از او خواهش کردم که از وضعیت و لباس و رفتاری که باید برای خود در نظر بگیرم تائید بیشتری بتوانم خودرا هم رنگ سایرین نموده و بهتر از نظر کنجکاو مردم مخفی نگاهدارم ، مرا مطلع سازد . واضح است این درخواست تاجه خدمت موافق طبع او واقع شد و میتوان بدون زحمت حدس زد که چه دستورات عجیبی از او دریافت داشتم.

قبل از هر چیز دستور داد موهایم را بتراشم و لباس ترك و اروپائی را که هنوز بتن داشتم با يك دست لباس بخارائی عوض کنم و هر چه بیشتر اسباب خواب و لباس زیرو آنچه را که ازدور و نزدیک زائد بنظر میرسد ، حذف نمایم . دستورات او رامو بمو اجرا کردم و سرووضع جدیدم که تهیه و تدارك چندانی لازم نداشت بزودی تکمیل شد و سه روز قبل از موعد مقرر حاضر بودم خودرا بدست مقدرات آن ماجرای بزرگ یعنی مسافرت بسپارم .

قبل از حرکت لازم دانستم از همراهان آتیۀ خود بازدید بعمل آورم و بسوی کاروانسرای مفلو کی که آنها منزل داشتند رهسپار شدم همه آنها دو حجره کوچک در اختیار داشتند که در یکی چهارودر دیگری ده نفر منزل کرده بودند

و من تا آنوقت این اندازه بدبختی و کثافت را در فضائی به این کوچکی انباشته ندیده بودم و حالتی را که از دیدن آن منظره بمن دست داد هرگز از خاطر م محو نخواهد شد. فقط چند نفر از آنها مختصر توشه ای تا پایان مسافرت خود باقی داشتند والا بقیه تنها وسیله اشان همان عصای کدائی بود و بس. بعضی از آنها در نوعی از نظافت به یکدیگر کمک میکردند که من از شرح جزئیات آن اجباراً صرف نظر میکنم زیرا خوانندگان رامشمتز خواهد کرد . ولی پس از بیرون رفتن از آن دخمۀ نفرت آور دانستن آن برای خودم بسیار ضروری مینمود.

پذیرائی که از من کردند خیلی ساده و مطابق معمول عبارت از چای بود بدین معنی که کاسۀ بزرگی را پر از مایع سبز رنگی کرده بنام چای بمن تعارف کردند و من تحمل این شکنجه را کرده مجبور شدم بدون قند آن را ببلعم و برای تکمیل بدبختی میخواستند مرا مجبور به تجدید این عمل بکنند ولی باالتماس معذرت خواستم . آنوقت بمن اجازه داده شد همقطاران جدیدم را يك يك در آغوش بگیرم و با همه بوسۀ اخوت رد و بدل نمایم و پس از آنکه باهريك از اعضاء آن اتحادیه بطور جدا گانه نان پاره کردیم برای انتخاب راهی که باید در پیش گیریم دورهم نشسته ، بمشورت پرداختیم بطوریکه قبلاً ذکر شد مجبور بودیم بین دوراه یکی را انتخاب کنیم و این دوراه پراز مخاطره بود از صحرای ترکمن عبور میکرد و هیچ تفاوتی بین این دوراه نبود مگر فرق میان ایالاتی که در طول آن کمین داشتند و ناگزیر از میان آنها عبور بایستی کرد. بدون شك راه مشهود و مرو بخارا خیلی کوتاه تر میشد ولی میبایستی با ایالات «تکه»^۱ که وحشیترین نوع خودشان هستند مواجه میشدیم و معروف است که آنها دست رده سینه احدی نمیگذارند و حتی اگر پیغمبر هم بالشخصه بچنگشان بیفتد از فروش او بعنوان برده خودداری

نمیکنند. در راه دیگر تر کم‌نهای يموت مسکن داشتند که نسبتاً مردمان با شرافت و مهمان نوازی هستند ولی عیب این راه آنست که باید بطول چهل منزل از وسط صحرائی عبور کرد که حتی يك چشمه آب آشامیدنی هم در آن پیدا نمیشود و پس از تبادل نظر رؤساء ماراه دوم را انتخاب نمودند و این طور استدلال میکردند که زدو خورد با فساد عناصر طبیعت آسان‌تر از جنگیدن با انسان است و چون مادر راه خدا قدم بر میداریم این خدای مهربان هر گز ما را ترك نخواهد کرد و برای اینکه باین تصمیم قطعی صحه گذارد حاجی بلال بدر گاه خداوند استغاثه میکرد در ضمن حرفهای او ماهمه سر بسوی آسمان بلند کردیم و وقتی که مطلب او تمام شد هر کدام ریش را در دست خود گرفته بلند گفتیم: آمین! پس از ختم جلسه بمن گفتند اگر ما یلم با این کاروان حرکت کنم بایستی دوزخ بعد صبح خیلی زود در همین محل حاضر باشم. بعد از آن سفارت مراجعت کردم و در طی این دوزخ با نفس خوش بمبارزه شدیدی دست زدم و نمیتوانستم خطراتی را که در پیش داشتم با نتیجه احتمالی مسافرتم مقایسه کنم. دلائلی را که برای این مسافرت خطرناک میآوردم مورد آزمایش شدید قرار میدادم و از موجه بودن يك چنین اقدام تهور آمیزی مطمئن نبودم ولی چه کنم که تحت تأثیر چنان جذبه‌ای قرار گرفته بودم که مجال تفکر را از من سلب کرده بود. دوستانم بیهوده سعی میکردند مرا متقاعد کنند که سرپوش مذهبی همقطاران جدیدم فقط برای ردگم کردن و استتار فساد حقیقی اخلاقتان میباشد و برای ترساندن من بیهوده سرنوشت غم انگیز «کونولی»^۱ و «ستودارت»^۲ و «مور کروف»^۳ را شرح میدادند. و همچنین بلالی را که اخیراً به سر «م. بلاک ویل»^۴ آمده و بدست تر کمنا اسیر شده برای بازخرید اسارت خود مبلغ ده هزار دوکا اجباراً پرداخته بود برایم تعریف میکردند ولی من همه این وقایع

ناگوار را منتسب به تصادفات میکردم و نمیدانم چرا بنظر میآید که آنچه برای دیگران اتفاق افتاده بود درباره خود من صدق نمیکند. فقط نگرانی از آن داشتم که مبادا قوای جسمانی در آن واحد از عهده تحمل آب و هوای سخت و طرز تغذیه نامأنوس و کافی نبودن لباس و خوابیدن در هوای آزاد، بر نیاید و بیشتر از خستگی راه پیمائی های طولانی و ناتوانی‌هایی که ممکن بود اتفاقاً پیش آید هراسان بودم^۱. این افکار بود که مرا از نتیجه موفقیتم درین سفر پر حادثه بشك میانداخت و تا حدی ناامیدم میساخت و لازم میدانم نتیجه این کشمکش باطنی خود را شرح دهم.

شب قبل از حرکت بارقهای عزیز سفارتخانه خدا حافظی کردم. تنها دو نفر از آنها از سر مسافرتم آگاه بودند و در حالی که اروپائیهای ساکن تهران مراد راه مشهد تصور میکردند بمحض خارج شدن از طهران راه استرآباد و بحر خزر را در پیش گرفتیم.

۱- درین جا مسافر به زخمی که ظاهراً در سنگربندی شهبون در سال ۱۸۴۹ بر داشته و تا آخر عمر پایش لنگ کشته اشاره توداری میکند. (یادداشت مترجم)

بیمارها ما در زاد و بارگ و از ۱۱ تا ۱۲

فصل سوم

مسافرت به شمال شرقی طهران - سرود های راه پیمائی - صورت اسامی
اعضاء کاروان - عبور از کوه های البرز - ورود مابه مازندران - بهشت
بهاری - مخاطرات بلاد دور - بیر یا شیر - سرو صدای شبانه شغالها -
باینها - شهر سازی - سنی های مقیم قره تپه.

ماوراء درهای آهنی که حافظ
آستانه دریای خزر هستند.
(تاسمور)

صبح روز ۲۸ مارس ۱۸۶۳ اول طلوع آفتاب به کاروانسرائی که میعاد گاه قرار
داده بودیم رهسپار شدم . آن عده از رفقای تازه من که وضعیت مالیشان اجازه داده
بود الاغ با قاطری تاملرهای ایران کرایه کنند ، صبح بآن زودی باچکمه و مهمیز
حاضر بودند . پیاده های بیچاره هم که در وقت شناسی دست کمی از آنها نداشتند
چارق^(۱) به پا کرده و در حالی که عصائی از چوب خرما بدست داشتند بای صبری
در انتظار فرمان حرکت بودند. با کمال تعجب مشاهده کردم لباسهای مندرسی که
آنها در طهران بتن داشتند در واقع لباس شهری یا عباره آخری لباس مهمانی محسوب
میشد و حالا بجای آن لباس سفر یعنی کهنه پاره های زیادی را برنگها و قطعات
مختلف بهم وصل کرده بایک تکه نتج محکم بدور خود پیچیده بودند . تاروز قبل
هم هنوز وقتی در مقابل آئینه ایستاده بودم خود را بصورت ژنده پوش ترین کداها

۱- پابوشی است که در پیاده نظام بکار میرود. (و در متن عیناً چارق ذکر شده)